

مكتبة  
مكتبة  
مكتبة





در سینه دم شکل گیری دولت- مدرن در اوایل دوره میجی (دهه ۱۸۸۰ تا دهه ۱۸۹۰) روشنفکران ژاپنی درگیر مباحث متنوعی بودند که مربوط به تجدید حیات معنویت کشور بود. آنها این رویا را در سر می پروراندند که سنتهای مذهبی ژاپنی را از نو سرو سامان دهند؛ سنتهایی که به فرقه های متنوع سنتهای بودایی و شینتو در کنار رسم و رسوم عامیانه تقسیم شده بود. در همان زمانیکه آنها با دیدی عام نگرتر به دنبال سازمان دهی مجدد سنتهای مذهبی ژاپن بودند، رهبران عقیدتی همچون فوکوزاوا یوکیچی، یانوفومیو، ناکامورا ماسانائو، کاتر هیرویوکی و سیگیورا شیکه تا که موافق یکتاپرستی مسیحی بودند که در ژاپن رواج یافته بود. در حالیکه از نظر آنها مذهب یکی از ارکان دولت- ملت مدرن بود، انتظار داشتند که یکتاپرستان در مقام میانجی گران چشم اندازهای عام گرا، در توسعه اجتماعی و وحدت ملی سهیم باشند. تا آن هنگام، برداشت روشنفکران ژاپنی از نوع یکتاپرستانه عام گرای، روی هم رفته به طور پیچیده ای به ناسیونالیسم گره خورده بود. ژاپنی ها در نیمه دوم قرن نوزدهم به ناگهان یا به دوره ای پر آشوب گذاشتند و متوجه تمدن متریقی تر و امپریالیسم غرب (شامل برداشت غرب از دین) شدند که به نظر ژاپنی ها، بخش اساسی از دولت- ملت مدرن بود. یکتاپرستی مسیحی آمریکایی به مثابه مدلی برای واسطه شدن بر آنچه که ژاپنی ها "مدرن بودن" قلمداد می کردند (یعنی ارزش های عام عقلانیت و اخلاقی)، نظر روشنفکران نیمه اول دوره میجی (دهه ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰) را به خود جلب کرد. اما دوران خوش، عاجز بود و ژاپنی ها به زودی مسیر ناسیونالیستی و امپریالیستی شان را انتخاب کردند. تمرکز من در این مقاله، بر دیدگاه روشنفکران ژاپنی درباره اصول اخلاقی «دین» است که در موافقت با نوع یکتاپرستانه عام گرای، داروینیسیم اجتماعی و گرایش جهان گستر آن هنگام به مانند وحدت گرای کلیسایی در سطح دین (آنچنانکه پارلمان جهانی ادیان که در سال ۱۸۹۳ برگزار شد، نمونه عیان آن بود) سر برآورد.

بخشی که در ادامه می آید دارای ۴ بخش است. من در بخش اول، دلایل تاریخی را بررسی خواهم کرد در مورد اینکه چرا یکتاپرستی مسیحی در آن زمان، در میان روشنفکران ژاپنی مورد توجه قرار گرفت. به نظر می رسد زمینه های سیاسی و فرهنگی وجود داشته است که این روشنفکران در بطن آن ها، دین را همچون ضرورتی برای حکومت ملی شان می پنداشته اند. در بخش اول به این زمینه ها خواهیم پرداخت. بخش دوم به رسالت یکتاپرستی در ژاپن از سال ۱۸۸۷ به بعد خواهد پرداخت. بخش های سوم و چهارم نیز، موافقت روشنفکران ژاپنی با نوع یکتاپرستانه عام گرای را تشریح خواهد کرد.

### بازگشت میجی و دین

رهبران ژاپنی در سانهای زیادی بین دهه ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ (که در تب و تاب رجعت به غرب سوخته بودند) سخت مشتاق غربی شدن کامل بودند. در آن زمان به سرعت به طور فزاینده ای، مسیحیت مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۸۸۴، در میان برخی از روشنفکران (که فوکوزاوا یوکیچی یکی از آنها بود) (۱۸۳۵-۱۹۰۱) جنبشی شکل گرفت تا دین مسیح توسط ملت ژاپن پذیرفته شود. فوکوزاوا در آن زمان، مقاله ای را در مجله جی جی شینبو در ۶-۷ ژوئن چاپ کرد؛ با این عنوان که: قبول دین غربی، ضروری است. نخست، او از شیوه ای سخن گفت که حیوانات از طریق هم رنگ کردن شان با محیط اطراف خود را از گزند خطر حفظ می کنند و سپس اضافه کرد:

ملل متقدم اروپا و امریکا همواره تصور کرده اند که کشورهای غیرمسیحی، نمی توانند همچون ملت های روشنگر شده رفتار کنند. حال که چنین است، اگر ما

# یکتاپرستان

## ژاپن

## در میانه

# روشنفکران

# و غربگرایان

ترجمه: یاماگوتی آکی

ترجمه: جمال رشیدی

عمده ترین اختلافات میان این دو دسته اناجیل مربوط به چگونگی مرگ عیسی مسیح است. برخلاف اعتقاد رایج مسیحیت مبنی بر اینکه به فرمان حاکم رومی فلسطین - پیلاتس - مسیح به صلیب کشیده شد، اناجیل نجع حمادی به صراحت آن را نفی می کند و انجیل پطرس جمله زیر را از زبان پطرس نقل می کند: منجی می گوید: آن کسی را که خوشبخت و خندان دیدی، مسیح زنده است ولی آن کسی که در دست و پایش میخ فرو می کنند او جایگزین و به جای اوست. ننگ و عار را بر آن فرد مشنبه نثار کردند

کلیساهای مسیحی در ژاپن، تفاوت بین فرقه ها را نادیده گرفتند و بر استقلال حکومتی و اقتصادی از کلیساهای خارجی تاکید کردند. در سال ۱۸۸۳، این کلیساها با همدیگر متحد شدند تا اولین گروه کلیساهای مستقل کومیایی را تشکیل دهند که در توکیو بنا نهاده شد. این کار در سال ۱۸۸۶، توسط اتحادیه ای از کلیسای مسیح و کلیساهای مستقل ادامه پیدا کرد. در سال ۱۸۷۷، هر کدام از آنها تصمیم گرفتند که نشست سالانه شان را در توکیو برگزار کنند. در این نشستها، کمیته مشترکی منصوب شد که طرحی کلی را تنظیم کرد که اساس اتحادیه را شکل می داد. با این حال، این تلاش سرانجام با شکست مواجه شد.

### رسالت مسیحی در ژاپن

در جریان این آشفتنگی، رسالت انجمن یکتاپرستان مسیحی آمریکایی، جایگاه مهمی را در تأثیر و تأثرات مذهبی باری ژاپن کسب کرد. این رسالت در پاسخ به تقاضاهای برخی از ژاپنی های فرهیخته مقرر گردید و با روشهایی هدایت می شد که به آن ویژگی خاصی می بخشید. کمی بعد، در سال ۱۸۸۶، یانوفومیو که ارتباط تنگاتنگی با فوکوزاوا یوکیچی داشت، به محض بازگشت از انگلیس، در برخی روزنامه های مطرح، از طریق مقالاتی، مسیحیت را به عنوان تنها وسیله رستگاری اخلاقی کشورش معرفی کرد. در آن زمان، یانو، از یکتاپرستی مسیحی همچون شکلی از مسیحیت یاد کرد که در آن، مسیحیت اصلی، مبری از باورهای ماوراءالطبیعی است. دیگر رهبران مردمی از قبیل کانکو کنتارو، ناکامورا ماسانائو، (۱۸۲۳-۱۸۹۱)، موری آری نوری (۱۸۴۷-۱۸۸۹)، کاتوهیرویوکی (۱۸۳۶-۱۹۱۶) و سوگیو را شیگه تاکه (۱۸۵۵-۱۹۲۴) نیز در همان زمان، به حمایت از اشکال عقلانی شده مسیحیت، سخن ها گفتند. در این محفل ها

یکتاپرستان مسیحی (روزنامه ای که در بوستون توسط این انجمن منتشر می شد) آمده است. کانکر به منظور بررسی نظام های پارلمانی کشورهای مختلف، به آمریکا و اروپا اعزام شد، او در مورد میسیونری ها چنین می گفت: پس عصر بازگشت امپراطوری فرا رسید و در معیت آن، تمدن اروپایی نیز - علم، فلسفه، قانون، سیاست - نیز آمد. همراه با این، میسیونری ها نیز آمدند؛ نه تنها کاتولیک رومی که پروتستان هم؛ اما هیچکدام از آنها، ابدأ، شانس نفوذ در طبقات بالا را نداشتند... طبقات بالا (هم طبقات بالای سیاسی و هم اجتماعی) توسعه تمدن و علم را بررسی کردند؛ مطالعه اسپنسر، هاکسلی، داروین و بسیاری از دیگر چهره های شاخص متفکران مدرن... هنگامیکه آنها (مبلغان مسیحیت) می گویند تا قبل از اینکه والدین مان مرتکب گناه شوند، ما در وضعیت مناسبی قرار داشتیم اما اکنون وضعیت مان، تأسف برانگیز است، ژاپنی های تحصیلکرده در جواب آنها می گویند که داروین و اسپنسر چنین چیزی را نمی گویند. اما از طبیعتی خام و ساده به ارگانسمی کامل، تکامل یافتیم. علم این را در تمام زیر شاخه هایش نشان می دهد؛ خواه گیاه شناسی، جانورشناسی یا حشره شناسی. این امر، در مورد انسان نیز صدق می کند. و بدین سان ایده میسیونری هرگز نتوانست در طبقات بالا نفوذ کند.

سرعت پذیرش مسیحیت نسبت به زمانیکه در برابر پذیرفتن آن، واکنشی صورت نگرفته بود، بسیار پایین تر آمده بود. علاوه بر این، اینوئه تنسوچیروه (۱۸۵۵-۱۹۴۴) استاد فلسفه دانشگاه سلطنتی، در سال ۱۸۹۱، بارها به مسیحیت حمله کرد. حمله بر مبنای این ایده بود که مسیحیان، عشق به کشور و امپراطوری را نادیده گرفته و نمی خواهند از تعلیمات اخلاقی پیروی کنند که در رساله آموزشی مقرر شده است. طی دهه ۱۸۸۰،

تمایل داریم تا مرادادمان را بر اساس حقوق بین الملل با ملت های غربی حفظ کنیم، در وهله اول قطعاً ضروری است که ننگ ضد مسیحی بودن را از سرزمین مان بزدائیم و بواسطه اینکه از لحاظ اجتماعی با آنها هم رنگ شویم، تأیید برادر بودن با آنها را بدست آوریم... راه دادن به روشنگری و قبول رفتارهای مدنی به هیچ وجه نشان دهنده سیاست چاپلوسی نیست بلکه صرفاً یک سیاست دفاع از خود از طریق قبول صبغه حفاظتی تمدن در زمره ملل متمدن است. اگر اینگونه بنگریم، آشکار خواهد شد که ما باید دینی (رایج در آمریکا و اروپا را) بپذیریم که چنان تأثیر قابل توجهی بر 'مور انسانی و مرادوات اجتماعی داشته باشد که کشورمان بتواند بخشی از عالم مسیحیت بشود؛ همانگونه نمود اجتماعی بیاید که قدرتهای غربی.

استدلال فوکوزاوا، قبول مسیحیت را از نقطه نظر فردگرایی شخصی، پیش نمی کشد بلکه برای ارتقاء منافع ملی، بهبود مرادوات اجتماعی و توقع اثرات مطلوبی است که از خلال پذیرفتن دسته جمعی، جامعه و آموزش را بوجود می آورد. نه تنها فوکوزاوا، احساساتی را که ذکر کردیم برانگیخت، که دیگر رهبران نیز در سخنرانی هایشان اظهار می کردند که ژاپن تا زمانیکه دین ملل غربی را نگیرد، نمی تواند امیدوار باشد که در رده آنها قرار گیرد و ضروری ترین مساله این است که ژاپن چگونه می تواند، اخلاقی به نظر برسد. بنابراین آنها دین را همچون ضرورتی برای حکومت ملی شان درک کرده بودند.

با این اوصاف، اکثر این روشنفکران نتوانستند ایده های ماوراءالطبیعی را که تلویحاً در تفکر مسیحی وجود داشت، قبول کنند. نمونه این، در اظهارات کانکر کنتارو (۱۸۵۳-۱۹۴۲)، دبیر انجمن مشاورین سلطنتی انعکاس یافت، در مصاحبه ای با انجمن یکتاپرستان مسیحی آمریکایی که به گزارش آن به طور کامل در روزنامه دفتر ثبت

رسالت یکتاپرستی، از دیگر رسالت‌های مسیحی جدا شد.  
یکتاپرستان توجه رهبران عقیدتی ژاپنی را به شدت جلب  
کردند. این موفقیت تا آن زمان، به برپا کردن کلیسا  
منوط نبود بلکه ریشه در این واقعیت داشت که رهبران  
عقیدتی ژاپن، یکتاپرستی را همچون «قدرتی اخلاقی» و به  
عنوان «نیروی اجتماعی» پذیرفتند

### روشنفکران ژاپنی و عام‌گرایی

رسالت یکتاپرستی، از دیگر رسالت‌های مسیحی جدا شد. یکتاپرستان توجه رهبران عقیدتی ژاپنی را به شدت جلب کردند. این موفقیت تا آن زمان، به برپا کردن کلیسا منوط نبود بلکه ریشه در این واقعیت داشت که رهبران عقیدتی ژاپن، یکتاپرستی را همچون «قدرتی اخلاقی» و به عنوان «نیروی اجتماعی» پذیرفتند که باعث می‌شود تا تمدن ژاپنی به یک دولت ملت ارتقاء یابد.

ارنست اف. فینولوسا که موافق رسالت یکتاپرستی بود و به شیوه‌های گوناگون به آن کمک می‌کرد، می‌نویسد:

تا این اواخر، رهبران عقیدتی ژاپنی، از لحاظ مساله کلی دین هیچ تفاوتی با همدیگر نداشتند. مسیحیت برای آنها به همان اندازه بودیسم، خرافه پرستی بود و طبیعتاً از آن هنگام، از یک سو آنها در حالیکه نسبت به فلسفه عمیق بودیسم ناآگاه بودند، تنها روحانیان‌ش را می‌شناختند و از سوی دیگر در حالیکه نسبت به امکانات بالقوه مسیحیت ناآگاه بودند، تنها صدای میسیونرهایش را شنیده بودند. آنها به دور از تنفر و انزجار، دریافتند که تلاش انسان برای یافتن زندگی جدید یک ملت [فضایی] کاملاً عقل‌گرایانه، شکست خورده است. آنها از طریق اذعان کردن [به این شکست]، به ضرورت برخی از ادیان به عنوان منبعی برای اصول و ضمانت‌های اجرایی پی بردند. اما از یک طرف، آنها نمی‌توانستند فوراً به بودیسم برگردند چرا که عجلانها، به درست یا غلط، این کار نوعی محافظه‌کاری خفیف است؛ در حالیکه از سوی دیگر، آنها با چهره‌هایی در هم، از قورت دادن کپسول میسیونری، ابا می‌کردند. آقای ناپ، در محذوریت، همراه با پیشنهاد دین جدیدی آمد که به مانند سنت، به راحتی و ملایمت، بنیادش را بر اساس علم و تفکر فلسفی مترقی نهاد (چرا که برخی چیزهای واقعی و عملی در اجتماعات ما به

میسیونری مسیحیت بودند، چندان مورد توجه قرار نگرفتند. هدف عمده این رسالت، تعلیم دادن پیکره ای ثابت و تحکم آمیز از یک دکترین (آموزه)، یا از بازتولید نظام مشخصی از سازمان و حکومت کلیسایی در میان ژاپنی‌ها نبود. هنگامیکه این رسالت مقرر گردید، بانیان اش اظهار داشتند که هدف این رسالت بیان موافقت یکتاپرستان امریکا برای جنبش‌های دینی مترقی در ژاپن و دادن اطلاعات ضروری به رهبران برای عقیده و عمل دینی در آن کشور خواهد بود. متعاقب این هدف، افرادی که در این رسالت، مامور بودند به دنبال کشف، تشویق و همکاری با هر کلیسا، انجمن، گروه یا اشخاص، افراد (بدون در نظر گرفتن نوع دین، فرقه یا عقیده) اشخاصی بودند که بیش از همه، بخواهند افکار پخته و مترقی مسیحیت را در مورد هرگونه مسایل متعالی یا معنوی و مصلحت انسان،

کلای مک کولی (۱۸۴۳-۱۹۲۵)، میسیونر یکتاپرستی که به همراه ناپ بود، هدف یکتاپرستی در ژاپن را چنین توصیف می‌کند:

یکتاپرستی نه برای ویران کردن که برای اجابت کردن به ژاپن آمده است. در اینجا، یکتاپرستی، آزادگاردن انسان هاست، یا بیشتر، کمک کردن اذهان ژاپنی برای اینکه اذهان را از نظر روحی آزاد بگذارند، و تا آنجا که ممکن باشد، سرعت بخشیدن به ظهور امپراطوری والای عشق و درستکاری در جهان است که دست کم، تحت الطاف خداوند جاویدان و لایزال، پدرمان، از انسانیت، یک برادری راستین خواهند ساخت.

یکتاپرستان، رهبران عقاید مذهبی از جمله بودایی‌ها را ترغیب کردند تا برای بحث و گفتگو و ترویج مطالعات تطبیقی ادیان دور هم جمع شوند. آنها معتقد بودند که چنین تلاشی، موثر بودن برای داشتن بالاترین خوبی‌ها برای تمام دوران زندگی‌شان بود چه به عنوان مردم چه به عنوان یک ملت.

پیشنهاداتی به انجمن یکتاپرستان مسیحی امریکایی داده شد تا نمایندگانی را به ژاپن بفرستند تا این لیبرالیسم در حال رشد را تشویق کنند. متعاقب این پیشنهادات، آرتومی ناپ (۱۸۴-۱۹۲۱) در سال ۱۸۸۷ به نمایندگی از سوی انجمن فرستاده شد. ناپ به گرمی مورد استقبال بسیاری از رهبران فکری قرار گرفت.

اگرچه بیان هر گونه عقیده ثابت و محکمی دشوار است و نیز گفتن این که این امر، ایمان تمام یا اغلب یکتاپرستان مسیحی را نشان می‌دهد و در حالیکه هرگز در بین آنها هیچ حسی از مکاشفه خدا یافت نمی‌شود، اما در کل یکتاپرستان مسیحی بر وحدت خدا تاکید داشتند. آنها به شدت از موضع غیرفرقه‌ای حمایت می‌کردند. آنها در تبعیت از رهنمودهای علم و فلسفه و کشف حقیقت‌شان، کوشا بودند. با این حال ناپ می‌گفت که بیشتر، فلسفه یکتاپرستی در وحدت عالم دینی [با خدا] نهفته بود اما اکنون علاقه یکتاپرست، علاقه به الهیات نیست بلکه علاقه ای انسان‌گرایانه است

میسیونرهای یکتاپرست، از طریق خطابه‌ها و مکاتبات، از طریق مصاحبه‌ها و رسانه‌ها، شروع به گسترش پیام یکتاپرستان مسیحی در بین مردم ژاپن کردند. این رسالت بیشتر از آنکه پیرامون گسترش کلیسا باشد، حول و حوش مطبوعات و آموزش سازمان یافته بود. ناپ صراحتاً منتقد روش‌های دیگر میسیونرها بود.

اولین کلیسای یکتاپرستان در سال ۱۸۹۰ برپا شد و تعداد بی‌شماری از آژانس‌های محلی به منظور افزایش سخنرانی‌ها در کنار پخش نوشته‌های یکتاپرستی، سازمان دهی شدند مجله یکتاپرستی، در تابستان همان سال منتشر شد که شامل سخنرانی‌هایی با موضوعات مذهبی، اخلاقی و علوم اجتماعی بود.

هنگامیکه رسالت یکتاپرست به چشم روشنفکران ژاپنی در رده دیگر سازمان‌های

خوبی عمل می کند) و بر مبنای آزادی کافی، تا بتواند خودش را با تمام دسته بندی ها از امیال و عقاید وفق دهد.

آنچه که تاکنون از عقاید اظهار شده توسط کانکو کنتارو و دیگر رهبران عقیدتی نوشته شد، نشان دهنده این است که بسیاری از روشنفکران ژاپنی آمادگی این را داشتند تا به آن شکلی از مسیحیت توجه نشان دهند که عناصر ماوراءالطبیعی را به حداقل رسانده است. آنان بر این باور بودند که غیر ممکن است دینی را بر اساس بودیسم شکل داد که ایده های مدرن و نیازهای مدرن ژاپنی های متفکر را برآورده سازد. از سوی دیگر، آنها هنگامیکه به میسیونری ها رجعت می کردند آن فلسفه یا دینی را که در نظر داشتند، نمی یافتند. آنها چیزی نیافتند مگر یکتاپرستی که به نظر می رسید ژاپنی ها را به شیوه ای دینی، مترقی می کند. این بینش که توسط یکتاپرستان اظهار شده، روشنفکران ژاپنی را قادر ساخت تا سودمندی دین را برای توسعه اجتماعی و وحدت ملی ارج نهاده و دین را همچون پایه ای برای دولت-ملت درک کنند.

در سال ۱۸۹۰، ضیافتی به مناسبت گرامیداشت مجله یکتاپرستی (yunitarian) برپا شد. گزارش شده است که در بین افراد حاضر در این ضیافت، معاون وزیر دولت در امر آموزش و پرورش، رئیس دانشگاه سلطنتی، رهبران جنبش های معنوی در میان دانشجویان، از جمله سوگیو را شبکه تاکه، و تقریباً تمام ویراستارهای مجلات و نشریات دوره ای اصلی حضور داشته اند

واتانا به کوکی (۱۸۴۷-۱۹۰۱)، رئیس دانشگاه سلطنتی، گفت که بدون شک، زمانیکه هوش و ذکاوت انسانی به اندازه کافی پیشرفت کرد و علم اخلاق به طور کامل مطالعه شده باشد، حلال (کاتالیزور) بزرگی یافت خواهند شد که قادر باشند تمام عقاید را در عقیده ای واحد ترکیب کرده و تمام نژادهای انسانی را به درون خانواده ای واحد فراخوانند.

او در این محفل کوچک از هم مرتبه ای هایش که تنوع بی شماری از رویه ها و عقاید در آن دیده می شد، مشاهده کرد که مراسم های عینی می تواند این رسم و رسوم به شدت متفاوت را با هم یکی کرده و عناصر مشترک ویژگی های شان را برجسته سازد. رئیس دانشگاه سلطنتی اصرار داشت که ژاپن به طور موفقیت آمیزی، شرایطش را پس از دوران فتودالی، کاملاً اصلاح کرده و ملت را در کلیتی بهم فشرده، یکی کرده است از سویی او معتقد بود که هنوز کارهایی مانده اند که باید صورت گیرند و به همین دلیل، از یکتاپرستی استقبال کرد. طبق مقاله مذکور در هفته نامه ژاپنی مایل، او از دغدغه شایسته بودن

یکتاپرستی به عنوان یک عقیده دینی، حرفی نزد و اطمینان داشت که یکتاپرستی ثابت خواهد کرد که دارای نیروی مضاعفی است برای اینکه مردم ژاپن را به همدیگر پیوند زده و ذهن شان را بر روی هدف مشترک و توسعه ملی، یکپارچه کند.

در حوالی همان زمان، ضرورتی در بین مردم بود که حاکی از رو آوردن آنان به غرب بود، در تمامی قلمروها از قبیل روزنامه نگاری، ادبیات و همچنین هنرهای روز نکته قابل توجه این است که گرایش به بیشن عام گرا حتی در این جنبش نیز به چشم می خورد. این جنبش که بعدها، ناسیونالیسم نامیده شد، با شعار طرفداری از حفظ بهترین ها در سنت ژاپنی، به پا خاست. رهبران جنبش از قبیل شیگاشیگه تاکا و مباحه ست سوری، انجمن سی کیوشا را تاسیس کردند. آنها به معنای هویت ژاپنی توجه داشتند. آنچه که در تمدن ژاپنی، ارزش بود توانست از طریق ایجاد توافق در بین فرهنگهای مختلف، درک شده و به آن ارج نهاده شود. در حالیکه ژاپنی هایی که سرزمین بومی شان را دوباره در آغوش گرفته بودند اصرار داشتند که آنها باید بهترین های سنت ژاپنی را حفظ کنند؛ که لازمه وفاداری به نیاکان شان است. در همان زمان، اکاکورا کاکوزو (۱۸۶۲-۱۹۱۳) تلاش برای احیاء هنر سنتی ژاپنی، مدرسه هنر را سازد، بعدها، اکاکورا کتاب ایده آل های شرق با نگاه ویژه به هنر ژاپن (اکاکورا ۱۹۷۰) را نوشت. او برخلاف جریان طبقه بندی که از غرب سرازیر شده بود، اصرار داشت که آسیا یکی است، او ادعا می کند که این باید خودگاهی مجدد باشد که به آسیا در برابر اراده و قدرت باستانی اش اعتبار خواهد بخشید. او سرانجام نتیجه می گیرد که ما خودبخود می دانستیم که روح بازگشت به صورت نهفته در تاریخ مان، وجود داشت از این رو، او کوشید که هویت ژاپنی را در این روح بیاید.

جذب های ناسیونالیستی که در اینجا ارائه شد، به نظر می رسد موافقت بسیاری از روشنفکران ژاپنی را برانگیخته است. آنها، از یک طرف، گستردگی فرهنگهای مختلف را در نظر داشتند که هر کدام متعلق به ملت های متفاوتی بودند و از سوی دیگر هویت شان را در وحدت و هماهنگی یافتند. در همان زمان بود که عام گرایی از نوع یکتاپرستانه آن، در میان رهبران عقیدتی ژاپنی برانگیخته شد.

### ظهور ناسیونالیسم و مذهب

اینوئه کوواشی (۱۸۹۵-۱۸۴۳)، یکی از رهبران مسیحی، برنامه ای سیاسی به دولت ارائه کرد که در آن سیاستهای آموزشی را که معتقد بود دولت باید اتخاذ کند، ترسیم کرده بود. سپس اینوئه و هم رده اش موتوداناگازانه (۱۸۱۸-۱۸۹۱)

حکم امپراطوری را در مورد آموزش تنظیم کردند که در سال ۱۸۹۰ رسماً اعلام شد. آنها بوسیله مذهب از وحدت ملی حمایت کردند اما اخلاق بر فضیلت هایی همچون وفاداری به حاکم، حب وطن و تبعیت از افراد مافوق تاکید می کند.

این فضیلت ها عمیقاً برخاسته از احساساتی است که مردم به طور سنتی آنها را حفظ کرده اند. علاوه بر این، حکم امپراطور بر این اصرار دارد که مردم ژاپن همواره یکی بوده اند، و هر نسل، زیبایی این فضیلت ها را برای نسلی دیگر روشن کرده است. این امر دال بر این است که وحدت ملی و سرچشمه اخلاق ملی، به تاریخ اش برمی گردد و بر اساس دین نبوده است. حکم امپراطوری اصراری ندارد که سنت های ژاپنی، اصول جهان شمولی هستند. بلکه اظهار می دارد که فضیلت ها جهان شمول هستند در واقع، ذاتاً با اخلاق سنتی ژاپنی ها که در سرتاسر تاریخ، از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده است، مطابقت دارد. سرانجام اینک اخلاق در مقام روح ملی فراتاریخی و لایزالی درک شده است که هیچ وقت با هیچ فشار بیرونی ای، فرسوده نخواهد شد.

همچنانکه در بالا ذکر کردیم، مخالفت اینوئه تسوجیرو با مسیحیت شامل نقدی بر آموزه های مسیحیایی اعتقاد به وحدانیت خدا و عشق جهان شمول است که تصور می رفت با وظیفه شناسی و میهن پرستی، سرناسازگاری دارد. از یک طرف او نه تنها مسیحیت بلکه همچنین بقیه دین های جاافتاده را برای کنترل مسایل اخلاقی و آموزشی، ناپسند می دید. در حالیکه او تحت تاثیر فلسفه آسمانی، تکامل گرایی و آیین کنفوسیوس بود، با این حال ارزش فلسفه بودایی را ارج می نهاد. سرانجام، تفکر او شامل استدلالی در باب یک دین ایده آل بود که اگر بودیسم، فلسفه غرب را جذب می کرد و با مسیحیت سازگار بود، چنین امکانی وجود می داشت، او دریافت که تنها رسالت ژاپن این است که ان دو را با هم آشتی دهد (سوتی کی ۲۰۰۴، صص ۸۵-۸۲) بنابراین استدلال اینوئه پیوسته، از نقطه نظر اخلاق ملی، ناسیونالیسم و حکومت ملی رشد یافته است.

در چنین شرایطی که اخلاق ملی، هر روز تقویت می شد، به نظر می رسید که رهبران عقیدتی ژاپن به رسالت یکتاپرستی تمایلی نداشتند. از قضای روزگار نیز در همان زمان (در زمستان ۱۸۹۰) ناپ به دلیل کهولت و افت سلامت اش، از پست اش در هیئت اعزامی برای تبلیغ، کناره گیری کرده و به آمریکا بازگشت. بعدها دیگر اعضاء نیز کنار کشیدند تا جایی که مک کولی تنها ماند. متعاقب آن، فعالیت های هیئت اعزامی برای تبلیغ کاهش پیدا کرد.